



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۲۰/۰۲/۰۸

محمد داؤد مومند

پوهاند فضل ربی پژواک



شمول من در پوهنځی حقوق و علوم سیاسي مصادف با دوره درخشان، آزادی خواهانه و مردمی دوره دهه دیموکراسی بود، که طبق مقتضیات، شرایط زمان و ضرورت تاریخی و نتیجه مبارزات بسیار طولانی از زمان مشروطه خواهان اول گرفته تا نهضت ویش زلمیان که با خلع حکومت شاه محمود خان غازی و به قدرت رسانیدن سردار صاحب داؤد خان، آن نهضت مضمحل گردید، با تدوین قانون اساسی بی همتای ۱۹۶۴ و درک سالم شاه مغفور افغانستان محمد ظاهر شاه (رح) به منصه تطبیق گذاشته شد، ولی عناصر وابسته به اتحاد شوروی به رهبری یکی از شخصیت های بسیار مرموز تاریخ معاصر کشور، یعنی حسن چپ معروف به شرق باشندده غرب، که بیش از یلی نبود در قریه انار دره، و از او رستم داستان ساختند، نهال نو رس دیموکراسی را با کودتای سرطانی خود از بیخ و ریشه کشیدند و طاعون کودتا ها، همانند پاکستان به کشور ما نیز سرایت کرد که ضرورت به توضیح و تفصیل مزید ندارد.

من در سال اول تحصیل در پوهنتون کابل، سعادت شاگردی پوهاند صاحب فضل ربی پژواک را حاصل نمودم، پوهاند فضل ربی پژواک استاد مضمون «تاریخ معاصر افغانستان» بود. استانت پوهاند صاحب پژواک شخص شریفی بود از قوم افریدی به نام اباسین، که بعدا بطور مرموز در اتحاد شوروی وقت به قتل رسید و علت و یا علل قتل او هرگز افشاء نگردید. پوهاند پژواک در ردیف استادانی چون استاد مین و استاد محمد عزیز نعیم، یکی از بی آرایش ترین استادان تاریخ معارف نوین کشور و بدون هر گونه تردید وی متقی ترین عضو خانواده پژواک بود.

من با نظر محترم دکتر کوچی موافقم که: پوهاند پژواک بیشتر یک شخصیت احساساتی بود و به تناسب زیرکی، فراست، تدبیر، و فهم و فراست برادرش استاد عبدالرحمن پژواک در سطح پایین تر قرار داشت، ولی نگارنده این سطور با ایقان و وثوق کامل گفته میتوانم که هیچ عضو فامیل پژواک، به شمول عبدالرحمن پژواک از تقوای همه جانبه و چند بعدی و منحصر به فرد پوهاند صاحب فضل ربی پژواک برخوردار نبود و به قول معروف:

آفتاب آمد دلیل آفتاب

نه تنها در خانواده پژواک بلکه به سویه جامعه افغانی کمتر کسی از همچو تقوای شخصیت و کرکتر چند بعدی پوهاند پژواک بهره مند بود.

پوهاند پژواک، صاحب جسارت بزرگ و کم نظیر اخلاقی و سیاسی بود و در ابراز نظریات، خود را مقید هیچگونه ملاحظات و ملحوظات سیاسی، نمی دانست و از هیچ مقامی، ترس و بیمی نداشت.

پوهاند پژواک اولین شخصیتی بود که در دوره اشغال شوروی، به ببرک ملعون خطاب شاه شجاع ثانی را داد.

پوهاند پژواک در دوره حکومت اعتمادی به صراحت و جسارت و به شیوه و مشرب شخصیت های انقلابی در اجتماع محصلین گفت که: «حکومت می خواهد که از من شاه شجاع بسازد ولی من شاه شجاع نیستم و حکومت مرا شاه شجاع ساخته نمی تواند.» حکومت وقت به پوهاند پژواک توصیه نمود که در غرس درختان و بته های انبوه در محوطه پوهنتون اهتمام ورزیده تا بدین منوال محصلان و محصلات بیشتر معطوف معاشقه و مغازله باهم گردیده و پشت سیاست و مظاهرات را رها کنند.

پوهاند پژواک به فردای همان روز به حکم وجدان پاک و غیرت افغانی، امر صادر کرد، که تمام درختان و بته های انبوه دورادور ادیتوریم و گرد و نواح آن، در پوهنتون قطع گردد و بدین ترتیب سرپیچی، عکس العمل انقلابی و غیرت افغانی خود را در برابر خواست ناجایز مقامات حکومتی، ابراز داشت.

برعکس استاد عبدالرحمن پژواک به حیث یک آدم سرکاری، در قسمت اخذ تصامیم، منتظر اوامر، هدایات و ارشادات حکومت می بود و خود را همواره ملزم و مومن و متعهد به همچو پرنسپ و نتایج حاصله از آن می دانست. استاد پژواک یک آدم اصلاح طلب معتدل بود، گرچه او به شکل رمز و ایما تلقیات انتقادی خود را در بعضی از اشعار خود منعکس نموده ولی او هرگز نه یک بیانیه انتقادی و انقلابی ضد بعضی از پالیسی های ناجایز و اعمال ظالمانه حکومت و یا نظام مملکتی ایراد نموده و نه مانند ملک خان که از زندان دهمزنگ مضامین خود را به اخبار آزاد افغان ملت می فرستاد، مضمونی در یکی از اخبار های آزاد بدست نشر سپرده است.

پیغام پژواک به وزارت امور خارجه کشور در مورد آرزوی او برای حصول مقام ریاست سازمان ملل متحد، به حیث یک آدم سرکاری، از نظر من ماهیتاً طوریکه از طرز تحریر و متن آن هویداست، عریضه پژواک در زمینه به حکومت وقت، تلقی شده می تواند، ادعای فوق الذکر مرا، مهیور می سازد.

پژواک در عریضه خود می نگارد: «... با کمال احترام به عرض میرسانم که تلگرام های من در باره داوطلبی برای احراز پست منشی عمومی در اثر رجوع یک شمار کشورها محض برای اطلاع حکومت بود، زیرا به حیث یک مامور، خود را مؤظف می دانستم که از هر موضوع به حکومت خود اطلاع بدهم.»

آنچه عیان است چه حاجت به بیان دارد، لذا قضاوت مزید را در زمینه عریضه فوق الذکر پژواک، به هموطنان بصیر و خبیر و نکته سنج احاله میدارم.

این فرموده شاغلی محترم احسان لمر در ویب سایت افغان جرمن که استاد پژواک چون «مرد آزاده، صریح الهجه و بی پروا» بود، لذا او را از وطن دور ساختند.»

طوریکه این جانب، در مضمون قبلی خود با صراحت تمام، در قسمت رد همچو تلقیات سطحی گرایانه در ماضی، برداشت خود را تصریح و مدلل ساخته بودم، بنیان منطقی نداشته، بیشتر جنبه خوش بینی، عاطفی و احساساتی دارد و همچو تلقیات خوش بینانه نمیتواند ممثل و منعکس کننده حقایق و واقعیت هایی باشد که تاریخ آن را در سینه خود ثبت و ضبط نموده است.

اینک یک بار دیگر، با تفصیل بیشتر، توضیحات خود را در زمینه و به ارتباط ادعای شاغلی لمر صاحب ابراز میدارم: یک - تمام مردم افغانستان و روشنفکران مترقی کشور مانند اعضای حرکت ویش زلمیان انسان های آزاده بودند و هستند، همین اکنون داکتر رمضان بشر دوست از سالیان متمادی به حیث یک شخصیت آزاده و با شهامت در خدمت مردم و مبارزه با فراعنه جهادی، شورای نظار و جمعیت، ستم، پرچم قرار دارد و این صفت مختص و منحصر به پژواک شده نمی تواند.

دو - نمیدانم، شاغلی لمر صاحب از کدام صراحت لهجه استاد پژواک صحبت می کند؟

آیا استاد پژواک هرگز زندانی ساختن اعضای حرکت ویش زلمیان را که در دوره صدارت سردار صاحب محمد داؤد خان، بدون محاکمه و اثبات جرم، تبعید و تا دوره اخیر صدارت شان زندانی بودند، کدام اعتراضی به عمل آورده اند که مبین صراحت لهجه ادعایی شاغلی لمر صاحب باشد؟

آیا استاد پژواک هرگز محبوس ساختن ظالمانه ملک خان را که مانند خودش یک فرزند وطن دوست کشور بود، مورد انتقاد و ملامت قرار داده است؟

آیا استاد پژواک گاهی هم شهادت فرزند، فرزانه کشور که در رفعت علم و دانش و فضیلت و مبارزه در منهای دفاع حق و غلبه بر باطل یعنی شهید ملت محمد هاشم میوندوال، که خار چشم عناصر وابسته به کرملن بود و به دسیسه حسن چپ معروف به شرق، و ایران کی. جی. بی. اش به وضع فجیعی به شهادت رسید، مورد اعتراض و انتقاد قرار داده است؟
برعکس پژواک گوش های خود را کر انداخت و مانند سنگ خارا مسکوت و خاموش ماند!
مگر چنین نیست لمر صاحب گرامی؟

آیا استاد پژواک هرگز در دوره اشغال شوروی، حکومت دست نشاندۀ خلق و پرچم را مورد سرزنش و انتقاد قرار داده است، که دال بر صراحت لهجه و ممثل جسارت و آزادی او باشد؟
نمیدانم شاغلی لمر صاحب از کدام بی پروایی استاد پژواک در برابر طبقات حاکمه و زمام داران وقت حکومت و دولت صحبت میکند؟

اگر گپ سر، بی پروا بودن باشد، حد اقل، یک مثال تاریخی داریم از بی پروایی ها و عکس العمل های اهانت آمیزی، که ملک خان در برابر سردار صاحب محمد نعیم خان، یکی از کرسی نشینان بزرگ دولت و در عین حال برادر سکه ولی نعمتش، سردار صاحب داؤد خان ابراز میداشت.

جناب لمر صاحب می توانند با مثال مماثلی، در مورد استاد پژواک ادعای خود را مستدل سازند؟
و اگر سخن سر صراحت لهجه باشد، استاد الفت را باید یکی قافله سالاران این کاروان شمرد. سخنان و خطابه های انتقادی استاد الفت در ادوار هفت و دوازده ولسی جرگه، ثبت اوراق تاریخ کشور است.
اگر گپ سر اشعار انتقادی باشد، باز هم استاد الفت سر آمد امثال و اقران خود است و کتاب «غوره اشعار» او در زمینه، بی همتا بوده و مبین حقایق ادعای من است.

آیا شاغلی لمر صاحب هرگز به خود، زحمت داده اند، که این شاهنامه استاد الفت را به حیث یک گنجینه ادب، به زبان لوی او ستر احمد شاه بابا مطالعه نموده تا بدانند و بفهمند که فاصله این و آن تا کجاست؟

اگر همچو صفات اصلاح طلبانه فوق الذکر شاغلی لمر، در مورد استاد پژواک که هرگز در سطح انقلابی قرار نداشت، موجب آن گردید تا پژواک را از وطن دور سازند، چرا دولت از این فورمول «بکر» شاغلی لمر صاحب، در مقابل عناصر، انقلابی سر به کف، چون محمودی، بلخی، پشتون و دیگران کار نگرفت و ایشان را به سفارت های کبار کشورهای متحابه توظیف ننمود، تا از یکطرف خود را از شر آزادی، صراحت لهجه و بی پروایی به مفاهیم و معانی واقعی صفات مذکور، در امان نگه داشته باشند و از طرفی هم با زندانی نساختن ایشان لکه بد نامی رژیم استبدادی در تاریخ دولت داری شان ثبت تاریخ کشور نمی گردید، چنانکه امروز مورد پیغور نویسندگان و محققان انقلابی مانند شاغلی لمر، قرار دارد.

مؤرخ سیستانی می نویسد که: «پادشاه افغانستان محمد ظاهر شاه به شاغلی پژواک پیشنهاد اهداء یک باب خانه را در کاریز میر نمود تا مانند داکتر ظاهر خان یک همسایه خوبی داشته باشد، ولی پژواک محترمانه آن را نپذیرفت، هم چنان سردار محمد داؤد خان پیشنهاد مماثلی به شاغلی پژواک به عمل آورد و سردار نیز جواب مماثلی از پژواک دریافت نمود (با تلخیص از نوشته استاد سیستانی - مومند).»

سوال درین جاست که پادشاه و داؤد خان چرا همچو پیشنهاد را به محمودی، سید حسن خان حسن، سید غلام حیدر پاچا، سید اسمعیل بلخی، پشتون و دیگران به عمل نیاورد و تنها شاغلی پژواک را یگانه سزاوار همچو الطاف و محبت و مرحمت و همجواری خسروانه دانست؟

جواب سوال فوق الذکر مانند آفتاب، آفتابی است و ضرورت به توضیح ندارد.

چندی قبل در سایت افغان جرمن از قول استاد پژواک نوشتند که: «سردار داود خان بعد از وزیر اکبر خان بزرگترین شخصیت تاریخ افغانستان است!»

آیا جناب لمر صاحب این القاب بخشی استاد پژواک را در مورد شخصی که عناصر مترقی و بهی خواه کشور را در دوره صدارت خود تبعید نموده و سالیان متمادی به زندان فرستاد، نیز در زمره آزادگی و صراحت لهجه و بی پروایی پژواک در برابر زمام داران مستبد کشور محسوب می فرمایند؟

هم وطن محترم دیگری نیز باز هم در سایت افغان جرمن نوشت که: «در پشاور روزی در محضر استاد پژواک بودم و پژواک صاحب فرمود که در اواخر دوره جمهوریت داود خان، به بعضی کار های شان مخالف بودم ولی اکنون از آن موقف خود متأسف و نادم هستم.»

شاغلی محترم لمر صاحب میخوام بدانم نظر جناب شما در مورد اعتراف و ندامت فوق الذکر شاغلی پژواک چیست؟ آیا جناب تان گفتار و اعتراف ندامت فوق الذکر را نیز در زمره آزادگی، صراحت لهجه و بی پروایی مرحوم پژواک به حساب می آورید؟

آیا شاغلی لمر صاحب من و امثال مرا، تنویر کرده می توانند که بعد از سقوط رژیم داود خان و توطیف رژیم خلقی و پرچمی توسط اتحاد شوروی، چرا استاد پژواک بوطن بازگشت و سالیان متمادی زیر سایه و اسارت معنوی رژیم بی خدایان زندگی نمود؟

پژواک با سبک سری کامل عیار، در مورد یکی از مفکرین بزرگ انقلابی و متجدد اسلامی و ضد استعمار انگلیس در منطقه که مهاتما گاندی او را یک چشم هندوستان میدانست یعنی علامه داکتر اقبال نوشته بود:

"اقبال غلامی بود در بند امامی بود"

منظور پژواک این است که چون داکتر اقبال در هندوستانی زندگانی می نمود که در حیطه تسلط استعمار قرار داشت فلذا او غلام و بنده امامت انگلیس بود.

اگر این منطق ضعیف و فورمول استاد پژواک را به حیث یک کلیه قبول کنیم، در این صورت تمام آزادی خواهان وقت نیم قاره هندوستان مانند مهاتما گاندی، فخر افغان عبدالغفار خان، مولانا آزاد، نهرو، سردار پتیل، داکتر ذاکر حسین و غیره نیز غلام و دربند امام انگلیس قرار داشتند.

اما پژواک در مورد خود ادعا میکند که:

من مقتدی خویشم، کس نیست امام من

در حالیکه وی در زمان کودتای ثور، دور از وطن بود و با طیب خاطر بوطن برگشت و خود را غلام حکومتی ساخت که خود غلام دولت شوروی بود.

شاغلی لمر صاحب فرموده می توانند که چرا استاد پژواک نخواست، که متصل کودتای ثور از وظیفه سفارت مستعفی گردیده و ضمن یک کانفرانس مطبوعاتی علل استعفای خود را به حیث یک عمل انقلابی و وطنپرستانه به جهانیان اعلام داشته و از همان روز علم مبارزه را به سویه جهانی برای نجات کشور و ملت خود، بر نه افراشتند و منادی استقلال و آزادی وطن آبابی خود نشدند؟

اینکه پژواک می نویسد که:

هزار خم نکند مست می پرستان را

چنانکه ذره خاکی وطن پرستان را

چرا با باده وطن پرستی، مست نشدند و کاری نکردند که امروز با خط درشت و زرین، درج اوراق تاریخ معاصر کشور می بود و ملت افغان به وجودش افتخار میکرد؟

برعکس همزمان دیدیم که داکتر یوسف خان، داکتر صمد حامد و یاران وطن پرست شان، درب پارلمان ها و وزارت خانه های خارجه کشور های آزاد را کوبیدند تا فریاد و ناله جانسوز ملت افغان را به گوش ایشان برسانند.

هم چنان در دوره حکومت مزدوران شوروی که طبعاً دوره نهایت اختناق و وحشت بود، ذوات واقعاً آزاده مانند پوهاند داکتر روستار تره کی، داکتر هاشمیان، پوهاند پژواک، داکتر سید عبدالله کاظم، داکتر کاکر، مشر بزرگ و واقعی خاندان کرزی حبیب الله خان کرزی، داکتر قاسم فاضلی، داکتر عطاء محمد نورزایی، داکتر زیرکیار، داکتر طاهر هاشمی و غیره مبارزان واقعاً آزاده و سر به کف، هسته یک حرکت ضد نظام و عدم همکاری با حکومت دست نشانده استعمار سرخ شوروی را گذاشتند.

مرحوم ملک خان نیز به همچو حرکت مماثل پرداخت، ولی به اساس روایت یک عنصر آزاده و ملی، پژواک به اصطلاح «بزرگ» دیگرانه با طیب خاطر در وزیر اکبر خان مینه چکر میزد و در حقیقت در بند امامی بود، چیزی که پژواک بصورت ظالمانه و غیر منطقی، علامه اقبال مرحوم را بدان متهم می ساخت.

آیا شاغلی لمر صاحب و دیگران گفته می توانند که چرا پژواک که از یک نام و نشان و شهرت جهانی برخوردار بود، به عوض بازگشت به وطن، با حکومت دلی که ضد تجاوز شوروی و اشغال کشور ما بودند و مؤسسات جهانی و غیره در تماس نشد و به حیث یک شخصیت واقعاً آزاده و منادی حقوق مردم و داعیه آزادی کشور خود، وظیفه ملی خود را انجام نداد؟

اگر از حق نگذریم، سردار محمد داؤد خان در دوره مصطلح استبداد منور دوره صدارت خود، مصدر چهار خدمت چشمگیر برای کشور و مردم خود گردید.

یک - در دوره صدارت داؤد خان یک تحرک بزرگ اقتصادی در کشور رهنما گردید.

دو - بعد از دوره غازی امان الله، رفع حجاب میرمن ها و سهم ایشان در حیات اجتماعی، سیاسی و ملی گر چه با تشدد همراه بود، اقدامی بود متری و موازی با مقتضیات عصر.

سه - عضویت و اشتراک فعال و چشمگیر کشور ما در نهضت عدم انسلاک و مخالفت داؤد خان با عضویت کیوبا در این سازمان.

چهار - دفاع از حقوق مشروع و حقه افغان های ماوراء خط استعماری دیورند به سطح جهانی.

اکنون شاغلی لمر صاحب و دیگران فرموده می توانند که استاد پژواک با کدام خدمت و ابتکار عظیم و تاریخی و چشمگیر خود برای ملت و مردم افغانستان، مستوجب خطاب «پژواک بزرگ» شده میتواند؟

در نوشته شاغلی لمر صاحب کود های از نوشته های محترمان ارجمند فرهاد جان پژواک و فریدون جان پژواک نیز درج شده که با کمال تأسف ملاحظه نمودم که ایشان به عوض استعمال اصطلاحات مروج زبان های وطنی اصطلاحات ایرانی مانند: ویژه، واکنش، شهروندی و غیره را بکار برده اند که هرگز در نوشته های بزرگان این خانواده و کسانی که به قدسیت و اصالت ثقافت ملی معتقدند، استعمال نگردیده است. ترویج اصطلاحات ایرانی، از یکطرف زمینه را برای تسلط فرهنگی ایران که تا هنوز هم تاریخ کشور ما را جزء، تاریخ ایران می پندارد مساعد می سازد و از جانبی هم دلالت به فقر کلتوری و کم بهاء شمردن اصالت کلتور ملی شمرده می شود، عدم اعتنا به ثقافت ملی و وطنی، عدم اعتنا به ارزش های والای ملی و مفاخر و مقدسات ملی شمرده می شود. به قول علامه اقبال مرحوم:

بوریاى خود به قالینش مده

بیذق خود را به فرزینش مده

هم چنان قابل تذکر و تأسف است که این همه شکوه و شکایت و گریه و ناله و خاک بر سر پاشیدن، در قسمت ریاست اسامبله ملل متحد، صرف به خاطر ریاست پژواک است، نه به خاطر افغانستان.

برای من پژواک مطرح نیست، اگر پژواک می بود یا ملکیار و یا هر شخص دیگر، مهم این بود که این چوکی و مقام با اعتبار جهانی باید در صورت امکان به نماینده افغانستان تعلق می پذیرفت، غفلت محتمل در زمینه را بخاطر یک شخص خیانت شمردن، یک ادعای نادرست است، و از نظر نگارنده این سطور میتوان آن را به حیث، یک فروگذاشت و اشتباه بزرگ سیاسی تلقی قلمداد نمود.

باید به صراحت بگویم که خیانت واقعی را کسانی مرتکب شدند که در دوره حکومت غلامان شوروی، به سویه وزارت و معاونی صدارت و یا هم بالاتر از آن در خدمت و نوکری آن رژیم قرار داشتند.

بعد از توضیحات و توجیهات فوق الذکر در مورد استاد عبدالرحمن پژواک که بدان مجبورم ساختند، برمیگردم به اصل موضوع یعنی مکنونات قلبی ام در مورد پوهاند صاحب فضل ربی پژواک.

پوهاند فضل ربی پژواک اولین رئیس انتخابی، پوهنتون بود، وی با یک رأی بیشتر، بر میر امان الدین انصاری، استاد پوهنخی ادبیات غالب آمد، مرحوم داکتر هاشمیان که در سفارت کبرای کشور در لندن، همکار سفیر کبیر وقت یعنی استاد پژواک بود و از زمره دوستان خاص و نزدیک وی شمرده می شد، از پوهاند پژواک خواهش نمود که به نفع میر امان الدین انصاری که به استناد روایت شاگردان پشتون تبارش، یک عنصر متعصب و بدبین به زبان ملی و اکثریتی احمد شاه بابا بود، تیر شود (نمیدانم چرا بیشتر کسانی که خود را «میر» میدانند بدبین زبان اکثریتی و از نظر اقتاده مردم ماست). ولی بعداً طوریکه در کشور شاهد صحنه بودم، داکتر هاشمیان در حلقه مریدان سیاسی پوهاند صاحب شامل شد.

این جانب در قسمت کامپاین ریاست پوهنتون پوهاند صاحب پژواک، نزد مرحوم فدا محمد فدایی مراجعه نمودم زیرا برادرش ضیاء احمد فدایی معاون امور محصلان و یک عضو شورای عالی پوهنتون بود، مرحوم فدایی به من اطمینان داد که برادرش به پوهاند صاحب پژواک رأی خواهد داد.

پوهاند پژواک شاغلی داکتر یاسین صاعد را که استاد بسیار ورزیده پوهنخی حقوق و علوم سیاسی و صاحب منطق قوی بود بحیث معاون علمی خود انتخاب نمود، و طوریکه با هم از قبل تعهد نموده بودند، هردو یکجا و باهم از وظایف خود مستعفی شدند.

پوهاند پژواک اولین رئیس اتحادیه، استادان پوهنتون نیز بود.

بعد از استعفای پوهاند پژواک یک عده روشنفکران به او مراجعه نموده تا به تشکل یک حزب بپردازند، پوهاند پژواک به ایشان پیشنهاد نمود که قبل از هسته گذاری تشکل یک حزب، ما باید یک دوره امتحانی تذکیه نفس را سپری نماییم و هرگاه از این آزمون مؤفقا نه بدر آمسیم، خود را صاحب ایمان و واجد عضویت تشکل همچو حزب خواهیم دانست. پوهاند پژواک پیشنهاد نمود، کسانی که از موثر های دولتی استفاده می نمایند، منبعد آن را تحریم نموده و از ترانسپورتیشن عامه استفاده نمایند.

هم چنان وی پیشنهاد نمود، کسانی که به سگرت کشیدن عادت دارند، از کشیدن سگرت منصرف شوند، نوشیدن شراب و غیره نیز در لیست پیشنهادی پوهاند پژواک درج بود.

پوهاند صاحب روزی به من فرمودند که ذوات پیشنهاد کننده حزب، تاب مقاومت دوره تذکیه نفس را نیاورده و از پیشنهاد تشکل حزب پیشنهادی شان پشیمان و منصرف شدند.

قابل یاد آوری است که پوهاند پژواک سخت معتاد به کشیدن سگرت بود و پیهم سگرت می کشید ولی با آغاز دوره تذکیه نفس پیشنهادی شان، به ترک کشیدن سگرت پرداخت و دیگر هرگز سگرت نکشید، که این دلالت به ایمان و عزم قوی شان میکرد. بزرگترین اشتباه پوهاند صاحب پژواک پذیرفتن چوکی ولایت هلمند و بعداً ریاست پلان وزارت داخله در دوره رژیم کودتایی سردار صاحب داؤد خان بود، چنانکه بعداً از این عمل خود سخت نادم بود.

پوهاند صاحب پژواک صرف روی یک انگیزه شخصی و شناختی که با خیبر داشت در مراسم تدفین میر اکبر خیبر اشتراک نمود، چنانکه ببرک در صحبت خود از موجودیت او به حیث نماینده دولت اظهار نا رضایتی و تعجب نموده بود.

هم چنان وزیر داخله وقت یعنی قدیر ظابط در زمینه، سخت عصبی و بر آشفته شده بود.

من در ماه جنوری سال ۱۹۸۷ نامه ای از استاد بزرگوارم دریافت داشتم که اکنون قسمتی از محتویات این نامه تاریخی را که بیانگر احساسات و تفکر وطن پرستانه و عزم متین پوهاند صاحب مرحوم شمرده میشود به حیث یک سند تاریخی با هموطنان خود شریک می سازم، پوهاند صاحب می نویسد.

«بعد از القاب - من از مدت تقریباً پنج سال به اینطرف است که به حیث یک شخص نامطلوب از پوهنتون رانده شده ام و افتخار دارم بر اینکه وظیفه خود را به حیث یک استاد افغان از نخستین روز سیاه و تیره که خوش بختانه عکس العمل های ملی و بین المللی نیز دریافت، انجام دادم و این بیت استاد سخن خلیلی را که:

ناله ای جانسوز وطن گوش کن

هرچه بجز اوست فراموش کن

جامه عمل پوشانیده ام و به دوستان و شاگردان خویش نیز آن را توصیه نموده ام.

گرچه اکنون ز هیر و ناتوان شده ام و کار دیگری از من ساخته نیست معهذاً آرام نیستم و تا وقتی آرام نخواهم نشست که یا مرگ به سراغم آید و یا تا این روز سیاه روشن گردد.

من از همان روز اول به اولیاء اموری که با آنها فرصت صحبت میسر می گردید گوشزد نمودم که این اشتباهی بود سخت دردناک که صورت گرفت.

ملت افغان هر نوع ظلم و ستم، گرسنگی و بدبختی را پذیرفته اند اما در برابر بیگانه هیچگاه سر اطاعت فرود نیاورده اند و ملت افغان هرچه بیشتر درین راه کوبیده شوند به همان اندازه جسور تر میشوند.

پیروزی بالاخره از آن مبارزان ملی راه آزادی است و افتخار دارم از اینکه امروز همه شاگردان من که قبلاً لکچر های مرا در جهت مبارزات ملی مردم افغان غلو آمیز تلقی می نمودند، امروز آن را واقعیت پنداشته و حتی علاوه می نمایند که راجع به آن اندک گفته شده است.

تقریباً همه دوستان رفته اند، داکتر صاعد هم رفت، داکتر حیدر هم رفت، دیگران هم رفتند، بعضی ها نیست و نابود شده اند، فقط تعداد انگشت شماری مانده اند که بعضاً با هم می بینیم و درد دل می کنیم. قسمتی از خانه خود را فروختم تا لقمه نانی برای اولاد تهیه گردد، ولی من به هیچ صورت نمی توانم وطن را ترک کنم.

به حیث یک افغان مسلمان به رضاً و اراده خداوند بزرگ تسلیم هستم، هرچه اوشان بخواهد خواست من نیز همان خواهد بود.

برادرم سفیر صاحب به حیث مهاجر در واشنگتن دی سی زندگی می کند، بعضاً اگر فرصت دست دهد احوال شان را بپرسید، از صحبت شان مستفید خواهید شد.

امیدوارم روزی در یک فضای آزاد و مملو از صمیمیت و محبت افغانی دور هم بنشینیم و در مورد مقدرات و سرنوشت مردم و وطن دوست داشتنی خود صحبت نماییم.

شما را به خداوند میسپارم.

ختم نامه استاد بزرگوارم پوهاند صاحب فضل ربی پږواک نورالله مرقده.
اینجانب به اساس توصیه پوهاند صاحب پږواک و هم چنان آرزوی قلبی خودم، بعضاً با سفیر صاحب عبدالرحمن پږواک تا
زمانیکه در وشنگتن اقامت داشتند، تماس تلفونی می گرفتم، خداوند ایشان را نیز قرین رحمت ایزدی داشته باشد.
با عرض امتنان و عفو معذرت از اشتباهات محتمل درین مقال.

یادونه:

که چیری گران لوستونکی و غواری چی د دی معززی لیکونکی مقالی هم ولولی، نو کولای سی چی، پر انځور باندی
د «کلیک» په اجرا کولو سره د لیکونکی مقالی د «آرشیف» فهرست ته، لار ښودنه تر لاسه کړی!

پوهاند فضل ربی پږواک

